

کوشش و جوشش دینی

در مصاحبه با آیه الله معرفت

اشاره

حضرت آیه الله محمد هادی معرفت از اساتید و بزرگان دو حوزه مقدس قم و نجف می باشند که بین حوزه و دانشگاه جمع نموده و تعهد مکتبی و تخصص مذهبی را با هم احراز نموده اند. ایشان دارای تألیفات ارزشمندی است که، التمهید، و التفسیر والمفسرون، از آن جمله اند. و عمر پربارشان با حراست از مبانی دین اسلام و تبیین علوم قرآن و تعلیم شاگردان و تربیت راهروان، کارنامه ای درخشان را رقم زده است. آنچه در زیر می خوانید ماحصل گفتگوی مجله رشد معارف با ایشان است. امید آنکه معلمان معارف دینی و قرآن را مجال فیض گیری فراوان حاصل آید.



با تشکر از آیه الله معرفت، که وقت خود را در اختیار ما گذاشتند. سؤال اول که از حضورتان می پرسیم، مربوط به «دوران تحصیل و اساتیدی که داشتید، حوزه هایی که به منظور آشنایی با علوم اسلامی تشریف می بردید، فعالیتها و آثار علمی و قلمی که از خود به یادگار گذاشته اید» می باشد؛ لطفاً توضیح دهید.

بسم الله الرحمن الرحیم! با سلام به دوستان محترم، بنده از یک خانواده علمی هستم که از دوران صفویه تاکنون ادامه داشته و توانسته خودش را حفظ کند. بنده اصالتاً اصفهانی هستم. پدر من در اصفهان متولد شده است ولی قبل از اینکه به سن بلوغ برسد، خانواده پدری ایشان به کربلا مهاجرت کردند و در همانجا ماندگار شدند. پدر ما با خانواده محترمی که رشتی بودند ازدواج کردند و من در سال ۱۳۰۹ شمسی، در کربلا به دنیا آمدم.

دوران تحصیل را در همان مکتبخانه های قدیمی گذراندم و قبل از آنکه به سن بلوغ برسم، وارد درسهای حوزوی شدم. البته ابتدا درس را نزد پدرم در همان کربلا شروع کردم و دوره سطح را هم در کربلا گذراندم. البته در آن وقت، کربلا حوزه بسیار معتبری بود. مرحوم حاج آقا حسین قمی که از جانب رضاشاه به عتبات تبعید شده بود، ایشان کربلا را انتخاب کرده بودند. کربلا حوزه بسیار معتبری بود. علما، بزرگان و اساتید

بزرگی در آنجا حضور داشتند. برای مثال، ما مطول را نزد یکی از شاگردان بزرگ ادیب نیشابوری گذراندم. قوانین را نزد یکی از علمای بزرگ کربلا که از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بود؛ و همچنین رسائل و مکاسب را پیش مرحوم حاج شیخ یوسف بیارجمندی خراسانی که ایشان از شاگردان مرحوم نائینی بود، گذراندم. مدتی هم نزد حاج شیخ یوسف بیارجمندی، یک دوره خارج اصول و فقه را خواندم.

آن وقتها در حوزه های علمیه کربلا رسم بود که ادبیات خیلی کامل خوانده می شد. ما در آنجا، علوم ریاضی و حتی طب خواندیم. در کربلا حتی مطالعه جبر و مقابله و مسائل هندسه هم مرسوم بود. فلکیات چه جدید و چه قدیم، همه در کربلا مطالعه می شد.

بعد رفتیم نجف اشرف برای حضور در درس آیه الله خوئی. البته در کنار آن، در درس مرحوم آیه الله حکیم و مرحوم حاج شیخ حسین حلّی که یکی از شاگردهای پر و پا قرص مرحوم نائینی بود؛ و نزد آمیرزا باقر زنجانی که از علمای بزرگ نجف بود شرکت می کردم. و همچنین نزد مرحوم علامه اصفهانی که از شاگردهای بزرگ آقا سیدعلی اصفهانی بود، در نجف ادامه دادم. تا اینکه امام رضوان الله علیه به ترکیه تبعید شدند و از آنجا هم به عراق؛ همان وقتی که ایشان به عراق تشریف آوردند، ما هم به خدمت ایشان رفتیم. البته امام (ره) درسشان را به گونه ای تنظیم می کردند که با درس آقای خوئی منافات نداشته باشد و فضیلتی که تمایل داشتند در درس آقای خوئی شرکت کنند، برایشان مشکلی پیش نیاید. ایشان تقریباً حدود ۲۰ و یا ۱۵ دقیقه بعد از درس آقای خوئی، در مسجد شیخ انصاری تدریس می کردند. آقای خوئی هم در مسجد خضر درس می گفتند. در درس امام رحمة الله علیه نخبه فضیلتی نجف شرکت می کردند. تمام دورانی که ایشان در نجف بودند، بنده در خدمتشان بودم. سعی ما بر این بود که همه این درسها را ضبط کنیم و بعد بنویسیم؛ ولی رسم بر این نبود که در حین درس، چیزی نوشته شود؛ بلکه بعد از این که به منزل می رفتیم درسها را یادداشت می کردیم. در نجف در خدمت چنین اساتیدی بودیم که شاید کمتر دوره تاریخی به خود دیده باشد. بعد از آن به قم منتقل شدیم. در قم هم در محضر آیه الله میرزا هاشم آملی رحمة الله علیه بودم. چند سالی هم در درس ایشان شرکت کردم. اینهایی که گفته شد مراحل حضور ما در درسهای اساتید بود.

اما از همان دورانی که در کربلا بودیم، مرسوم حوزه های علمیه این بود که برای اینکه معلوم بشود انسان درس را درست دریافت کرده است یا نه، اگر کتابی را تمام می کرد، باید می توانست آن کتاب را تدریس کند. لذا از همان ابتدا شروع به تدریس کردم؛ به همین خاطر از همان اول که به حوزه های معتبر علمی وارد شدم ضمن اینکه تحصیل می کردم در تدریس نیز

موفق بودم. در نتیجه طلبه های خوبی زیر دست من تربیت شدند.

در کنار تحصیل و تدریس، کار تحقیق را هم شروع کردم. یعنی تصمیم گرفتم که علاوه بر تحصیل و تدریس، در زمینه معارف، قرآن و بسیاری از مسائل کلامی تحقیقاتی انجام دهم. لذا گروهی از فضیلتی درجه یک کربلا گرد هم جمع شدیم و مجله ای به نام «اجوبه المسائل الدینیة» را به راه انداختیم و به دانشگاه بغداد و دانشگاههای دیگر اعلام کردیم که: «ما پاسخگوی مسائل دینی شما هستیم.» خیلی ها هم اعتراض کردند که ممکن است شما نتوانید به این سوالات پاسخ دهید! ما گفتیم که باور ما اینست که اسلام جوابگوی تمام مسائل بشری است و امکان ندارد که در رابطه با معنویات، اخلاق، معارف و شناخت بشریت نیازی وجود داشته باشد و اسلام پاسخی برای آن نداشته باشد. چون ما بر این باور بودیم، لذا با کمال جرأت این را اعلام کردیم و دانشجویان هم مجالسی برای طرح سؤالاتشان و گرفتن پاسخ پیدا کردند. بعداً سیل سؤالات بود که به طرف ما سرازیر شد. ما در آن زمان، به خصوص که آن وقتها چاپ به این شکل نبود خیلی زحمت کشیدیم. کتابها در گذشته فهرست که نداشت لذا گاهی برای پیدا کردن یک سؤال ۲ تا ۳ ساعت بعد از نصف شب بیداری می کشیدیم و تحقیق می کردیم؛ و مسائل را به صورت تحلیلی جواب می دادیم.

به هر حال این مجله رونق گرفت و دامنه اش حتی به ایران و دانشگاه تهران رسید. آن زمان در حدود سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۲۵ بعضی اساتید دانشگاه تهران از ما کمک طلب می کردند. جوی که در آن زمان بر دانشجویان دانشگاه تهران حاکم بود، جوی خاصی بود. تعجب ما از این بود که حتی برخی از اساتیدی که تقریباً لایک بودند از ما راجع به این سؤالات می پرسیدند. ما می گفتیم: «شما دیگر چرا؟» در جواب می گفتند: «ما کار نداریم که شما چه جوابهایی داده اید؛ بلکه می خواهیم بدانیم که چه سؤالاتی در افکار دانشجویان هست.» همین امر بهانه ای شد که در رشته های مختلف معارف اسلامی به تحقیق پردازیم. برخی از شماره های این مجله را که ماهانه بود، بنده خودم کلاً قلم زدم. مثلاً وقتی که جریان کمونیستی بر عراق حاکم شد و با شدت مسأله «دین و دیانت» و «زن و مرد» مطرح شد، دو شماره مجله را تحت عنوان «حقوق المرأة فی الاسلام»، بنده به پاسخگویی پرداختم و تفاوتهای طبیعی زن و مرد را که ایجاب



می کرد این دو در تکلیف و احکام با یکدیگر فرق داشته باشند، شرح دادم. البته اینها را به زبان روز (به عربی) نوشتم و خیلی این مجله جا افتاد.

بعد که به نجف اشرف منتقل شدم این کارها ادامه یافت؛ یعنی تحصیل، تحقیق و تدریس. در نجف گروههای دیگری هم تشکیل شد؛ یعنی زبده فضلالی نجف گرد هم جمع شدند و هر یک به منظور تحقیق در رشته ای تلاش کردند. موضوعی که تحقیق آن به عهده اینجانب گذاشته شد، مسائل قرآنی بود. لذا بنده از همان وقتی که در نجف بودم، به دور رشته از علوم اسلامی علاقه مفراطی داشتم؛ یکی فقه و دیگری قرآن، که اساساً من به این دور رشته عشق می ورزیدم و هیچگاه از مطالعه آنها احساس خستگی نمی کردم؛ مثلاً مطالعاتم ۳، ۴ یا ۵ ساعت و حتی تا اذان صبح طول می کشید. یادم می آید یک شب که مشغول تقریر درس امام بودم، اصلاً متوجه گذران زمان نبودم که یک دفعه صدای اذان بلند شد. با خودم گفتم: «واقعاً چه مردم بی توجهی هستند. صدای این بلندگو در نصف شب برای چیست؟» که یک دفعه دیدم صبح شده و اذان صبح را می گویند. البته طرز نوشتن درس این طور بود که درس را در ذهن خود داشتم، آن وقت به کتاب مربوط مراجعه می کردم و درس را با تحقیق می نوشتم. لذا هر صفحه از درسهای امام، آقای خوئی و یا آقای حکیم را که بنده می نوشتم، در پائین آن پاورقی داشت.

درس امام که راجع به ولایت فقیه بود و در آنجا حکومت اسلامی را مطرح می کردند بعد از آنکه از نوار پیاده می شد، من آن را به عربی ترجمه می کردم و بعضی جاها که سؤال داشتم، از خود امام می پرسیدم.

در زمینه فقه تحقیقاتی را که انجام می دادم تحت عنوان تعلیقه بر جواهر الکلام بود؛ یعنی فکر می کردم که حرفهای تازه زیاد داریم و مجموعه تحقیقاتم بالغ بر ۱۰ الی ۱۵ مجلد شده که البته تاکنون به چاپ نرسیده است، به استثنای جزوه های کوچکی که به مناسبتهای مختلف زیر چاپ رفته است. الان هم در بعضی مجله ها، آرای فقهی جدیدی که به نظرم می رسد، چاپ می شود.

در گذشته مسائل فقهی ما در حد تئوری بود، اینطور نبود که پیاده هم می شود یا خیر؛ مخصوصاً در مسائل سیاسی و قضائی چون حکومت در دستمان نبود. الان که حکومت به دست مسلمانان افتاده است و می خواهند احکام اسلامی را پیاده

کنند، احیاناً به نقطه های کور و یا به نقاط قوتی می رسیم؛ و من بیشتر روی این نقطه ها کار می کنم و سعی می کنم راه حل نشان دهم. تا به حال هم توانسته ام بسیاری از این گرهها را باز کنم. علاقه من به فقه به اینجا منتهی شد که الان شاگردانی دارم و به آنها تحقیق می دهم و آنها نیز با نشاط مشغول کار هستند.

در کنار اینها، در اطراف موضوعات قرآنی هم کار می کنم. قرآن هم از آن موضوعاتی است که خستگی ناپذیر است؛ یعنی انسان هیچگونه احساس خستگی نمی کند. محصول بحثها و تحقیقات قرآنی ام، چون نیاز مبرمی وجود داشت، به چاپ رسیدند. در حوزه ها مسائل قرآنی به عنوان یک رشته مطرح نبود. زمانی که شهید قدوسی در مدرسه حقانی، مشغول فعالیت بودند، از بنده خواستند که در زمینه مسائل قرآنی کار کنم. ما حاصل نوشته های قرآنی ما در آنجا به صورت کتاب «التمهید» بیرون آمد که تا به حال شش مجلد آن به چاپ رسیده است و جلد هفتم آن نیز در دست تألیف است. جلد هشتم این مجموعه راجع به «تنزیه التفسیر عن الدخائل والموضوعات» است، یعنی در صدد است که روایات تفسیری را تنقیح کند. آنچه از روایات که در محدوده فقه وارد شده است، فقیهان در مدت هزار سال روی آن کار کرده اند و منقح است. اما از محدوده فقه که بیرون بیائیم، روایات کاملاً غیر منقح است. آقایان هم که منبر می روند، می روند سراغ این روایات؛ یعنی روایات منقح نشده. لذا ما می بینیم که گاهی اوقات یک منبری مطلبی را می گوید و فردی دیگر، یک چیزی غیر از آن را می گوید؛ اینها همه به خاطر اینست که این روایات تنقیح نشده است.

دو جلد هم به عنوان «التفسیر والمفسرون» نوشتم که چاپ شده و در بازار توزیع شده و خیلی مورد استقبال قرار گرفته است. این کتاب درباره مراحل تفسیر است که از زمان پیغمبر (ص)، مرحله به مرحله پیش می رود تا به امروز؛ و تحولاتی که در تفسیر شده و مقومات تفسیر و آفات آن و بهترین تفاسیری که در جهان اسلام مطرح شده و انواع آنها و برخی مسائل دیگر در آن بررسی شده است. این کتاب به عربی است و به فارسی نیز ترجمه می شود.

باید اضافه کنم که کتاب «التمهید» در دو جلد خلاصه شده است؛ یکی تاریخ قرآن که انتشارات سمت به چاپ رسانده است و یکی هم علوم قرآنی، که به زبان فارسی خودم نوشتم. این کتاب مفصل بوده و زیر چاپ می باشد. اثر دیگر اینجانب کتاب

«صيانة القرآن من التحريف» است که در آن شبهه عقیده به تحریف قرآن را که به شیعه نسبت داده اند، طرح و رفع شده است و به نحو عمیقی وارد این مسأله شده و آن را حل کرده است. از این اثر تاکنون دو ترجمه بعمل آمده که یکی از آنها چاپ شده و دیگری هم در دست چاپ است.

از دیگر فعالیتهای من در زمینه علوم قرآنی راهنمایی رساله ها و تحقیقاتی است که در مقطع دکتری صورت می گیرد و در طی آن مسائل مختلف، مخصوصاً مسائل مبتلا به روز بطور جدی پی گیری می شود. چندی پیش که خدمت مقام رهبری بودم، کتاب «التفسیر والمفسرون» را تقدیم ایشان کردم. ایشان خیلی خوشحال شدند و گفتند: «اگر کار هست، این کار است.» البته ایشان تشویق می فرمودند.

کارهای ما از آنجا شروع شد و فعلاً به اینجا رسیده است که امیدوارم آنرا به اتمام برسانیم. چون الان امکانات لازم برای من فراهم شده است و اگر من این کار را در نیمه راه رها کنم بعید است که کسی این کار را ادامه دهد. در حال حاضر بحث علوم قرآنی در حوزه ها رواج پیدا کرده است و ۹ دانشگاه داریم که فقط در علوم قرآنی کار می کنند، و این بی سابقه است. در هر حال امیدوارم که خدا توفیق ادامه کار را نصیب فرماید.

رشد: مطمئناً حضرت تعالی، نکات گفتنی و خاطرات شیرینی از دوران طلبگی و ایام تحصیل خود دارید؛ خوشحال خواهیم شد که برخی از این خاطرات را برای خوانندگان ما بازگو کنید. □ در دوران طلبگی، یکی از چیزهایی که به آن اعتناء نداشتیم مسائل مادی بود؛ یعنی اصلاً به لباس، خوراک و حتی خواب توجه نداشتیم. چنان در تحصیل علم غرق بودیم که سایر موارد برای ما بی اهمیت جلوه می کرد. به همین خاطر از لحاظ مادی هیچگاه مشکلی را احساس نمی کردیم؛ گرچه مشکلات زیادی وجود داشت اما در زندگی احساس ناراحتی نمی کردیم. این یکی از ویژگیهای زندگی طلبگی است، لذا همیشه خوش بودیم و هیچوقت گرفته نبودیم. ناراحتی ما زمانی بود که به یک مشکل علمی برخورد می کردیم؛ اینجاست که خاطره های شیرین فراوانی داریم.

یکی از خاطرات جالب زندگی مربوط به وقتی می شود که در نجف بسر می بردم. در هنگامیکه مشغول تحقیق در اطراف مسائل قرآنی بودم به بن بست رسیدم؛ و آن در زمانی بود که بنا یکی از شبهات فخر رازی که آن را در تفسیرش مطرح کرده و روبرو

*** اسلام جوابگوی تمام مسائل بشری است و امکان ندارد که در رابطه با معنویات، اخلاق، معارف و شناخت بشریت نیازی وجود داشته باشد و اسلام پاسخی برای آن نداشته باشد.**

*** بنده از همان وقتی که در نجف بودم، به دو رشته از علوم اسلامی علاقه مفرضی داشتم؛ یکی فقه و دیگری قرآن، که اساساً من به این دو رشته عشق می ورزیدم و هیچگاه از مطالعه آنها احساس خستگی نمی کردم.**

*** به دوستان هم عرض می کنم که فکر نکنید که بی صاحب هستید. ما همه تحت عنایت امام زمان (عج) هستیم و ایشان مشکلات ما را حل می کنند، اما شما هم راست بگویید و وفادار باشید. اگر شما واقعاً خدمتگزار خاندان پیامبر (ص) هستید، آنها هم مواظب شما خواهند بود.**

شدم. و رسم من هم این بود که وقتی در درس گیر می کردم، تا آن را حل نمی کردم محال بود که سراغ بحث دیگری بروم. حوزه نجف هم که مملو از فضلا بود و جلساتی که حتی به عنوان مجلس روضه خوانی تشکیل می شد جای خوبی برای طرح مسائل علمی بود، لذا من به مدت یک هفته این شبهه را با فضلا مطرح کردم ولی حل نشد. عاقبت ناراحت شدم و به حرم حضرت امیر(ع) رفتم. سرم را روی ضریح گذاشتم و عرض کردم: «یا علی! هر کس نداند تو می دانی که اساساً من این کار قرآنی را برای خاطر شخص تو مشغولم، و هیچ داعیه ای غیر از این ندارم؛ چون خواستم حق تو را احیاء کنم. آیا رواست که من در حل این شبهه بمانم؟ آیا تو راضی می شوی؟» بعد زیارت را تمام کردم و از حرم بیرون آمدم. وقتی به منزل رسیدم و پشت میز نشستم دیدم که این شبهه چقدر واهی است. خودم تعجب کردم که چرا یک هفته معطل آن شدم. آن قدر این مسأله برایم حل شده بود که فوراً آن را نوشتم و الان در جلد سوم التمهید به چاپ رسیده است.

اصلاً عقیده ما این بود که کنار این بزرگان که هستیم مشکلاتمان را حل می کنند. لذا به دوستان هم عرض می کنم که فکر نکنید که بی صاحب هستید. ما همه تحت عنایت امام زمان(عج) هستیم و ایشان مشکلات ما را حل می کنند، اما شما هم راست بگویید و وفادار باشید. اگر شما واقعاً خدمتگزار خاندان پیامبر(ص) هستید، آنها هم مواظب شما خواهند بود. مطلب دیگری که در اینجا می توانم اضافه کنم، اینست که یکی از رموز موفقیت انسان، برای اینکه عالم و ملاً بشود، دیدن اساتید متنوع است. ما در همان حوزه نجف، فضلائی داشتیم که فقط یک استاد داشتند؛ به اصطلاح «یک کاناله» بودند. اینها اندوخته های فراوانی داشتند ولی اگر طرف بحث واقع می شدند، می دیدیم که در می ماندند. من گاهی به اینها نصیحت می کردم که «شما اشتباه می کنید!» مرحوم نائینی که با واسطه یا بدون واسطه استاد تمام علماء و فضلاء موجود جهان تشیع است، ایشان در دوران تحصیل خودشان، در تمام درسهای نجف شرکت می کرد. لذا انسان باید در درسهای مختلف شرکت کند و اساتید متعدد ببیند و دیدش محدود به رأی یک استاد نباشد.

سبک مرحوم حاج شیخ حسین حلی اینطور بود که به هنگام طرح آراء مختلف، رأی خود را نمی گفت. هر چه شاگردان

اصرار می کردند: «رأی خودتان را نیز بگویید!» ایشان می فرمودند: «چون شاگرد یک تعصبی نسبت به استادش دارد، من اگر رأی خودم را بگویم شما خواه ناخواه به همان طرف می روید. پس شما را آزاد می گذارم تا در بین این آراء - که یکی هم رأی خود من است - خودتان انتخاب کنید.»

مرحوم امام هم می فرمودند: «احترام گذاشتن به آرای سلف در اینست که آراء و اندیشه های آنها را نقد و بررسی کنیم.» ایشان این شیوه را رواج داد و خودشان هم عملاً همین روش را پیاده می کرد.

رشد: از سخنان شما بسیار لذت بردیم. حالا با اجازه شما وارد مسائل خاصّ تعلیم و تربیت بشویم: یکی از مشکلاتی که بعضاً گریبان گیر معلمان و اساتید درس دینی است، نحوه و چگونگی انتقال معارف دین به دانش آموزان و دانشجویان است. جنابعالی در خصوص القاء هر چه بهتر مسائل دین به نسل جوان و ایجاد دین باوری در آنها چه توصیه ای دارید؟

□ اخیراً، یکی دو سالی است که از طرف دانشگاهها از من زیاد دعوت می شود و من همه این دعوتهای را چه در تهران و چه در غیر تهران می پذیرم. رفتن من به این گونه مراکز به خاطر اینست که اولاً از نزدیک با دانشجویها تماس پیدا کنم و دیگر اینکه دانشجوی احساس کند که ما به او بها داده ایم، چرا که در اینصورت او هم به ما بها می دهد. اما اگر یک استاد، خودش را موجود برتر فرض کرد و به شاگردش بها نداد، در این صورت شاگرد احساس می کند که در استادش یک حالت خودپسندی وجود دارد؛ در نتیجه حرفهایی که توسط استاد یا معلم در کلاس درس مطرح می شود، چندان ارزشی برای او نخواهد داشت.

همچنین اگر دانشجو احساس کرد که معلم یا استادش، فقط برای کسب معاش این شغل را انتخاب کرده، نمی تواند او را به عنوان یک مربی بپذیرد. چون این استاد در نظر شاگرد با یک بنا و نجار هیچ فرقی نمی کند. از اینرو معلم باید با اخلاق و رفتارش به شاگرد بفهماند که او برای علم و ترویج مسائل دین این شغل را انتخاب کرده است و باید به گونه ای باشد که دانش آموز عشق به علم را در چهره معلم و در رفتارش بخواند.

می خواهم عرض کنم که بهترین لذت زندگی در این است که آدم به مردم خدمت کند و چه خدمتی بهتر از خدمت علمی! لذا شرط اول تعلیم و تربیت دینی اینست که استاد با چنین عشقی و با چنین احساسی - عشق به علم و احساس خدمتگزاری - در

*** بهترین لذت زندگی در این است که آدم به مردم خدمت کند و چه خدمتی بهتر از خدمت علمی! لذا شرط اول تعلیم و تربیت دینی اینست که استاد با چنین عشقی و با چنین احساسی- عشق به علم و احساس خدمتگزاری- در کلاس درس حضور یابد.**

*** حرف بنده اینست که مسائل دینی را باید محکم و استوار بیان کرد، بنابراین آموزش و پرورش باید بکوشد تا این مدرسان و مربیان- چه در دوره دبستان، دبیرستان، پیش دانشگاهی و حتی در دانشگاه، در تمامی دوره‌ها- افرادی باشند که با مبانی و اصول معارف اسلامی بطور تحقیقی آشنا و به آنها باور داشته باشند.**

کلاس درس حضور یابد. شرط دوم اینست که معلمان و اساتید، مبانی اسلامی را باور داشته باشند. یکی از مشکلات ما در حال حاضر اینست. برخی از کسانی که امر تدریس مسائل دینی را بر عهده دارند، مبانی اسلام را تعبداً پذیرفته اند؛ یعنی بر اساس همان تربیت خانوادگی که از بچگی با آن بزرگ شده اند و متأسفانه این مسائل را از روی مینا پذیرفته است. چنین فردی وقتی سر کلاس می رود، درست مثل یک نفر عامی است که توضیح المسائل را از روی می خواند و اصلاً نمی داند که مبنای فقیه در صدور این فتوا چه بوده است. لذا اگر مشکلی هم مطرح شود نمی توانند آن را به خوبی حل کرده و پاسخگو باشند.

حرف بنده اینست که مسائل دینی را باید محکم و استوار بیان کرد، بنابراین آموزش و پرورش باید بکوشد تا این مدرسان و مربیان- چه در دوره دبستان، دبیرستان، پیش دانشگاهی و حتی در دانشگاه، در تمامی دوره‌ها- افرادی باشند که با مبانی و اصول معارف اسلامی بطور تحقیقی آشنا و به آنها باور داشته باشند.

رشد: از راهنمائیهای شما بهره بردیم و از وقتی که در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم.

